

استقلال



خیلواکی

حمید انوری

شنبه ۲۶ دسامبر ۲۰۲۰

"چرا آن گنجشک قشنگ منفجر شد"



واقعاً هم "چرا آن گنجشک قشنگ منفجر شد"؟!

عنوان بالا از قسمت هژدهم کتاب "سفر در افغانستان ویران شده"، نوشته خانم "جن گودوین" (Jan Goodwin)، ترجمهٔ روان شاد "محمد حسین انوری" گرفته شده است.

آنگاهی که همین قسمت کتاب را جهت آنلاین نمودن آماده می کردم، به همین سطور که رسیدم، لحظات طولانی به فکر فرو رفتم، افغانستان در بعد از تجاوز ددمنشانهٔ تجاوزگران روسی در نظرم مجسم شد. اطفال نازنین افغان در سرمای جانسوز زمستان و گرمای طاقت فرسای تابستان پیش چشم مجسم شدند که در زمین های زراعتی، در دشت های خشک و ترکیده در هنگام فرار از ظلم و چور و غارت و جان سالم بدر بردن و فرار از بمباردمان کلبه های غریبانهٔ شان و...، اسباب بازی را یافته و با خوشحالی می دوند و بازیچه را با صد شوق تمام برمی دارند و فاجعه اتفاق می افتد. بازیچه که به اشکال مختلف و رنگ های مرغوب ساخته شده اند، به مجرد برداشتن از زمین منفجر می شوند و اطفال معصوم را دست و پا و بازو از تن جدا میکند و یا هم کور و کر و لال و گنگ می سازد و...

این صحنه های دلخراش چون یک نمایش وحشتناک، درست مانند یک فیلم سینمایی؛ از پیش دیدگان می گذرد، قلب تند تند میزند، دل به درد می آید، بغض در گلو کلوله می شود و اشک ها ناخودآگاه از هر دو چشم جاری می شوند و به هرچه تجاوزگر شرف باخته در دنیا است و به آنانی که جهت

منافع شخصی، فامیلی، حزبی، سازمانی و... تجاوزگران وحشی را یار و یاور می شوند، از ته دل نفرین می فرستی.

راستی هم "چرا آن گنجشک قشنگ منفجر شد"؟!

آن طفل معصوم و بی خبر از دنیا که با صد شوق تمام آن "گنجشک" قشنگ را از زمین برداشته بود، ناگاه با درد جانسوزی احساس میکند که "گنجشک" در دستان کودکانه او منفجر شده است و دنیا در نظرش سیاه و تاریک شده است و دیگر همه جا سیاه است. آخر چرا؟! آن کودک معصوم چه گناهی داشته است که تجاوزگران بی همه چیز روسی، به کمک مستقیم یک مشیت شرف باخته خلقی و پرچمی، مسبب معیوب و معلول شدن آن کودکان معصوم و از دنیا بی خبر می شوند. در مورد استفاده وسیع تجاوزگران روس از بمب های بازیچه ئی، در همان قسمت کتاب یاد شده می خوانیم:

"...هرگز از خاطر فراموش نمی شود که روزی در شفاخانه شهر پشاور بالای بستر جان صاحب ده ساله ایستاده بودم، این طفل توسط چنین بمب نور چشمان و یک دست خود را از دست داده بود و از پدر خود متواتر می پرسید که: "چرا آن گنجشک قشنگ منفجر شد" و دست مرا قطع کرد؟ پدرش صرف گریه می کرد و هیچ جوابی نداشت تا طفل ده ساله خود را قانع سازد. او میدانست که

فرزندش هرگز دیگر دیده نمی تواند."

ای وای! آوخ! دردا! چه پدران و مادرانی که شاهد چنین جنایت عظیم ضد بشری در سالهای سیاه و



این پدر به کودکان معصوم خود چه جواب داده باشد؟!

خونین تجاوز بودند. چه طفلکان معصوم و مظلوم و بی گناه که هر شب و روز قربانی بمب های بازیچه ئی روسهای کثیف می شدند، دست های نازک و طفلانه شان قطع می شد، پا های نحیف شان به هوا می پرید ، در یک لحظه شوم، چشمان کودکانه شانرا که به اسباب بازی "قشنگ" خیره شده بودند، برای همیشه از دست دادند، کر و کور و بی دست و پا شدند و...

اما تجاوزگران روسی را غمی نبود و وظیفه کثیف خود را انجام می دادند و...، اما دریغا و دردا که یک مشیت از خدا بی خبر، شرف باخت، وجدان مرده و جاسوس پلید و پست خلقی- پرچمی که

شیر مادر حرام شان باد، آن تجاوزگران وحشی را همراهی میکردند و مست و دکای روسی، قهقه سر می دادند و به سلامتی عساکر تجاوزگر روسی و جنرالان خونریز و خونخوار شان پیک های شانرا بالا می کردند.

و اما در شهر و ده و قریه ای کشور، مادران و پدران بر جسم نحیف کودکان زخمی و معیوب خود خون می گریستند. فرزندان بر گور نامعلوم پدران، مادران، برادران و خواهران شان نوحه سر داده و خاموشانه اشک میریختند و...

و اما باز هم در چنین اوضاع و احوال ناهنجار و خونین، در آن زمان که در سرتا سر مملکت فاتحه و جنازه برپا بود، زنان و دختران حزبی و سازمانی خلقی ها و پرچمی های شرف باخته و وجدان مرده، از آغوش این جنرال روسی به آغوش آن جنرال دیگر، مست و الست افتاده بودند و در حالت نشئه و دکای روسی، دست به دست می شدند و از دنیا و عقبا بی خبر افتاده بودند و...



حال چه سود که یک زیردارگریختگی خلقی و پرچمی در مورد حقوق زنان افغانستان "کتاب" بنویسد، از قانون و اجرای قانون سر یخ نوشته و در آفتاب بگذارد، و یا هم به خیال خام شان "انجمن حقوقدانان"، بسازد و یا هم هفته هشت مقاله و تحلیل سیاسی بیرون دهد، اما یکبار هم شرافت و شهامت اینرا نداشته باشد که بگوید و بنویسد که حزب "دیموکراتیک" شان خطا کرده و مرتکب خیانت ملی شده است و لااقل باری هم از آنهمه جرم و جنایت و خطا و خیانت و پستی و پلشتی، یک معذرت خشک و خالی از پیشگاه مردم شریف افغانستان خواسته باشند.

چه بجا گفته اند "تا احمق در جهان است، مفلس خوار نمی شود". تا حکومت های فرمایشی و فرسایشی و کجدار و مریز بر اریکه قدرت سوار اند، همین مکتب است و همین ملا. تا سایت های "بی طرف" وجود دارند، این بی ننگان تاریخ، چپ و راست هفته هفته کلچه در تنور داغ آنان می پزند و آن سایت ها، یک تئکه قرضدار هم می شوند.

باز هم چه بجا گفته اند "خودم کردم که لعنت بر خودم باد"، ملامت خود ما هستیم که زمینه و امکانات را برای این زیردار گریختگی ها آماده می سازیم.

"چرا آن گنجشک قشنگ منفجر شد"؟!

راستی چرا؟

نفرین بر آن مغز مریض که چنین آلهٔ مہیب را فقط برای کودکان اختراع کرده است و نفرین بر آنانیکه زمینۂ تهیه و استفاده از آنها را برابر کرده اند و صد ها و هزاران نفرین بر آن پیلوتان که آن "بازیچه" های نفرت انگیز و مہیب و وحشناک را در قریه ها و قشلاق ها و درست در جاهائی می پاشند که رفت و آمد اطفال در آنجا زیاد است. آخر وجدان انسانی کجا شد که با طیارات غولپیکر نظامی به جنگ اطفال می روید؟! این خود نشانی از بی وجدانی و درماندگی است.

آن پدران و آن مادران، به طفلکان معصوم و مظلوم خود، واقعاً هم چه جواب باید بدهند، که چرا آن اسباب "بازی"، منفجر شده و دستان نحیف او را از بازو جدا کرده اند، پاهای کوچک شانرا از زانو و یا بالای ران پارچه پارچه کرده است، چشمکان شان را تا ابد کور ساخته و...

آیا می شود به آن مظلومکان تاریخ تشریح کرد که یک گله سرباز سرخ از آنسوی آمو آمده اند تا کشور ما را غصب کنند و مردم ما را کشتار نموده دربند کشند، و چون زور شان به پدران و مادران شما نمی رسد، دست به کشتار شما می زنند.

آن طفلکان معصوم و مظلوم و بی خبر از دنیا، معنی این سخنان را هرگز درک کرده نمی توانند و فقط برای این پرسش می خواهند یک پاسخ قناعت بخش دریافت کنند که "چرا آن گنجشک قشنگ منفجر شد؟!"

آیا تجاوزگران وحشی روس می توانند به این پرسش کودکانه، پاسخ ارائه کنند؟!

آیا خلقی ها و پرچمی های شرف باخته و وجدان مرده و خود فروش و وطن فروش و بی ننگ و عار، می توانند به این پرسش، یک پاسخ قناعت بخش ارائه کنند؟!

هرگز نه!!!

غم و دردی که در دل این مادر است، خانه



میهن فروشان خلقی و پرچمی را تا هفت پشت شان خراب می کند!

این درد جانسوز را در تقبیح تجاوز روس بر افغانستان که درست چهل و یک سال از آن تجاوز ننگین میگذرد، نوشتم، تا بر تجاوزگران روسی، نوکران و پادوان خلقی- پرچمی و نیز خادستان بی وجدان و ملیشه های رنگارنگ شان، یک نفرین و یک لعنت فرستاده و نیز تف تمام مردم افغانستان را بر چهره های کریه المنظر و برگشته از دنیای آنان حواله کنم.



این طفلکان معصوم و مظلوم برای همیشه معیوب گردیده اند

اگر روزی تمام عکس های این طفلکان معصوم که حاصل جنایات وحشیانه و ددمنشانه تجاوزگران روسی و غلامان بی مقدار خلقی و پرچمی شان است، جمع آوری گردد، کتاب قطوری می شود که شاید بیشتر از هزار صفحه را احتوا کند.

ننگ و نفرین باد بر تمام وطن فروشان بی ننگ و عار خلقی - پرچمی